

شکاف‌های اجتماعی و تأثیر آن بر شکل‌گیری و رشد رادیکالیسم در سوریه: با تأکید بر شکاف‌های قومی - مذهبی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۳

یدالله دهقان *

محمود کتابی *

مسعود جعفری نژاد *

چکیده

در حال حاضر قریب به ۵ سال از آغاز بحران در کشور سوریه می‌گذرد و در تمام این سال‌ها نظریات و تئوری‌های مختلفی در خصوص علل آغاز بحران در این کشور مطرح شده است. یکی از مسائلی که در زمینه علل وقوع بحران در سوریه می‌بایستی مدنظر قرار گیرد بحث شکاف‌های اجتماعی است که مهم‌ترین این شکاف‌ها عبارتند از شکاف‌های قومی و مذهبی که در قالب تعارضات درون‌گروهی شیعه - سنی و برون‌گروهی کردی - عربی قابل بحث و بررسی است. سؤال اصلی مقاله عبارت است از اینکه شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه به‌خصوص شکاف‌های قومی و مذهبی چه تأثیری در شکل‌گیری و رشد رادیکالیسم در این کشور داشته است؟ فرض مقاله نیز این است که به نظر می‌رسد وجود دو شکاف عمده قومی و مذهبی در کشور سوریه و عدم توانایی دولت در مدیریت آن‌ها و دخالت‌های گسترده خارجی باعث بالارفتن شدید سطح تعارضات و نارضایتی‌های اجتماعی در این کشور شد. لذا با آغاز بحران در سال ۲۰۱۱، شکاف‌های قومی و مذهبی نیز به شدت فعال شده و بر رشد و قدرت‌گیری گروه‌های رادیکال تأثیر زیادی گذاشت. برای اثبات فرضیه نیز تلاش شده تا از نظریه شکاف‌های اجتماعی منزا و بروکز بهره گرفته شود. همچنین روش مورد استفاده در این تحقیق با توجه به ماهیت نظری آن، مبتنی بر رویکرد توصیفی - تحلیلی است.

m_hoghoughi@yahoo.com

mketabi840@yahoo.com

pegah220ja@yahoo.com

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی بیرجند (نویسنده مسئول)

* استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

* استاد یار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

یافته‌های تحقیق حاکی از این است که شکاف‌های قومی و مذهبی موجود در کشور سوریه، ریشه در تاریخ این کشور دارد. این شکاف‌ها بعد از کسب استقلال سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و در ادامه روی کار آمدن حزب بعث در سال ۱۹۶۳ و در نهایت تسلط علویان بر حکومت سوریه در سال ۱۹۷۰ بیشتر و عمیق‌تر گردید و به‌رغم اینکه بخش عمده‌ای از این تعارضات و نارضایتی‌ها در تقابل با دولت علوی - عربی سوریه بود، اما با پاسخ مناسبی از سوی دولتمردان این کشور روبه‌رو نشد که این موضوع در نهایت منجر به حرکت شکاف‌های اجتماعی به سمت تیخاصم و شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال ضد دولت در سوریه گردید.

واژگان کلیدی

شکاف اجتماعی، شکاف قومی و مذهبی، رادیکالیسم، سوریه، درون‌گرومی، برون‌گرومی.

مقدمه

سوریه کنونی در گذشته بخش عمده‌ای از سرزمین بزرگ شام بوده است. سرزمینی که کشورهای سوریه، لبنان، فلسطین و اردن را در بر می‌گرفت. این منطقه سابقه‌ای بس دراز در طول تاریخ دارد تا جایی که مورخان قدمت آن را در حدود ۵ هزار سال می‌دانند. در طول تاریخ، اقوام مختلفی از قبیل سامی، آموری، آرامی، مصری، آشوری، بابلی، یونانی، رومی و ایرانی بر این منطقه حکومت کرده‌اند. اما با تصرف شام در سال سیزده هجری به وسیله سپاه اسلام، فرهنگ این دین جدید بر تمدن‌های چندین سده اقوام مذکور غلبه یافت. در سده‌های بعدی (قرن هفتم و هشتم هجری) ترکان عثمانی توانستند پس از جنگ‌های طولانی بر این منطقه و سرزمین‌های اطراف آن مسلط شده و اداره امور منطقه را به‌دست بگیرند. تا اینکه در سال ۱۹۱۶ و در جریان جنگ جهانی اول امپراتوری عثمانی فروپاشید و فرانسویان بر این منطقه مسلط شدند. نام کنونی سوریه را نیز فرانسویان پس از مستعمره نمودن این سرزمین از روی تاریخ کهن این بخش از جهان بر این کشور نهادند (قادری، ۱۳۸۷: ۲۴).

سوریه کشوری با تنوع قومی و مذهبی بسیار بالا است و هم‌اکنون اقوام و گروه‌های مختلفی از قبیل علوی، سنی، دروزی، ایزدی، مسیحی، کرد و عرب در این سرزمین در حال سکونت می‌باشند. شکاف، اختلاف و درگیری بین گروه‌های مختلف

قومی و مذهبی در کشور سوریه، همواره در طول تاریخ وجود داشته است. اما این شکاف‌ها و اختلافات در دوران بعد از جنگ جهانی اول و تحت‌تأثیر دخالت کشورهای استعمارگر به ویژه فرانسه شدت و عمق بیشتری یافته است. در واقع می‌توان گفت بخش زیادی از شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه ریشه در تاریخ این کشور دارد. این شکاف‌ها تفاوت‌هایی را به لحاظ منافع اقتصادی، طبقاتی، قدرت سیاسی، اعتقادی، ایدئولوژی و... در میان افراد و گروه‌های مختلف این کشور ایجاد نموده و تعارضاتی را به دنبال آورد که حل و فصل آن‌ها نیازمند مدیریت قوی و بلندنظرانه بوده است (دلیرپور، ۱۳۹۰) این تعارضات اجتماعی در چند دهه اخیر و به‌خصوص بعد از استقلال کشور سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶، و در ادامه قدرت گرفتن علوی‌ها در این کشور در سال ۱۹۷۰ رفته رفته عمیق‌تر و خشن‌تر شد تا جایی که در چندین مورد موجب بروز درگیری‌های شدید و خونین بین دولت سوریه و اقوام و گروه‌های مختلف در این کشور گردید. لذا با توجه به مطالب مذکور، سؤال اصلی مقاله عبارت است از اینکه شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه به‌خصوص شکاف‌های قومی و مذهبی چه تأثیری در شکل‌گیری و رشد رادیکالیسم در این کشور داشته است؟ روش استفاده شده در این تحقیق نیز با توجه به ماهیت نظری آن کیفی مبتنی بر رویکرد توصیفی - تحلیلی می‌باشد و اطلاعات مورد نیاز از طریق منابع کتابخانه و اینترنتی و ... جمع‌آوری و مورد استفاده قرار گرفته است.

در مجموع، هدف تحقیق حاضر این است که با بهره‌گیری از تئوری‌های مطرح شده در زمینه شکاف‌های اجتماعی به‌خصوص الگوی سه سطحی بارتولینی و مایر و همچنین منزا و بروکز ضمن تطبیق آن‌ها با شرایط موجود در کشور سوریه به بررسی این موضوع بپردازد که چگونه این شکاف‌های اجتماعی منجر به شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال در کشور سوریه شد.

چارچوب نظری تحقیق

با وقوع انقلاب‌های ملی و صنعتی در غرب که در نتیجه آن تمایزات و تعارضات اجتماعی جلوه‌ای جدید یافت، جامعه‌شناسان کلاسیک کوشیدند این تعارضات و

تضادها را با نظریه‌ای موسوم به شکاف‌های اجتماعی تشریح و تبیین نمایند. عام‌ترین شکاف نزد این جامعه‌شناسان تضاد زندگی سنتی و مدرن بود. بر همین اساس پیشگامان جامعه‌شناسی یعنی کسانی همچون مارکس، وبر، پارسونز و دیگران نظریات خود را در خصوص این دو شکاف عمده در زندگی جدید انسان غربی سازماندهی کرده‌اند. با پیشرفت علوم و فن‌آوری و با پیچیده شدن زندگی اجتماعی نظریه شکاف‌های اجتماعی نیز دچار دگرگونی شده و متناسب با تعارضات جدید مورد استفاده نظریه‌پردازان قرار گرفته است.

در برداشت‌های جدید از شکاف‌های اجتماعی هر تضاد و تقابلی را که در بطن جامعه وجود دارد نمی‌توان شکاف اجتماعی نامید. در این راستا، محمودی بر این باور است که برای اینکه تضادی در جامعه واجد عنوان شکاف شود، باید پایدار و ماندگار و همچنین ساختاری باشد، یعنی موجب گسست، صف‌بندی و گروه‌بندی در ساختار جامعه شود و نوعی عدم تعادل و توازن را در بافت جامعه موجب شود. به عبارت بهتر، شکاف‌های اجتماعی آن دسته از تقابلهای اجتماعی قابل اطلاق است که نه تنها موجب صف‌بندی و گسست در جامعه شود، بلکه همچنین نزدیک شدن گروه‌ها و ائتلاف بین آن‌ها را اگر نگوئیم غیرممکن به شدت دشوار سازد (محمودی، ۱۳۸۷: ۲۲).

موضوع شکاف‌های اجتماعی تاکنون در میان اندیشمندان، بسیار مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و در این زمینه تقسیم‌بندی‌های گوناگونی انجام شده به طوری که برخی از دانشمندان شکاف‌های اجتماعی را به فعال، غیرفعال، ساختاری و تاریخی تقسیم می‌کنند و برخی دیگر آن‌ها را به شکاف‌های متقاطع یا حداقلی، متراکم یا حداکثری و شکاف‌های متخاصم تقسیم‌بندی می‌کنند (بشیریه، ۱۳۹۲: ۵۶).

بر اساس این تقسیم‌بندی شکاف‌های طبیعی در جامعه مانند تقسیم‌بندی‌های جنسیتی، سنی، نسلی تا زمانی که در کانون منازعات سیاسی قرار نگرفته باشند، غیرفعال تلقی شده و از نظر سیاسی اهمیت چندانی نخواهند داشت. از حیث سیاسی شکاف‌های اجتماعی تنها زمانی اهمیت می‌یابند که منافع سیاسی نخبگان، احزاب و جنبش‌ها آن‌ها را از اهمیت سیاسی و نمادین برخوردار سازند و سازماندهی در پیرامون آن‌ها شکل بگیرد (نیوتون و دث، ۱۳۹۰: ۲۷۲). در واقع مسئله زمانی پدیدار می‌شود که

شکاف‌های اجتماعی بر هم بار شده، به اصطلاح متراکم می‌شوند، اما آنچه که جامعه را به ورطه نزاع‌های زیان‌بار یا به اصطلاح رادیکالیسم سوق می‌دهد شکاف‌های متخاصم است. شکاف‌های تخصصی ناشی از اختلاف بر سر موضوعات هویتی، اعتقادی و ایدئولوژیک هستند. به دلیل آنکه طرفین درگیر حفظ منافع یا موجودیت خود را در گرو حذف طرف دیگر می‌بینند، در نتیجه نزاع در بالاترین درجه خود صورت می‌پذیرد (تاجیک، ۱۳۸۳: ۲۰۲).

برای استفاده از نظریه شکاف‌های اجتماعی در این نوشتار از الگوی سه سطحی بارتولینی و مایر و همچنین منزا و بروکز بهره گرفته شده است. بارتولینی و مایر معتقدند که هر شکاف اجتماعی که قادر به شکل دادن به رفتار سیاسی باشد به‌طور هم‌زمان در سه سطح حضور دارد:

سطح اول، تجربی: که مؤلفه‌های این سطح ریشه در ساختار اجتماعی دارد.

سطح دوم، هنجاری: که مؤلفه‌های آن در شکل صورت‌های ستیزآمیز آگاهی بروز می‌کند. در این سطح گروه‌های اجتماعی از زمینه‌های یک شکاف برای ساخت و پرداخت یک منازعه آگاهی استفاده می‌کنند.

سطح سوم، کلان و نهادی: که مؤلفه‌های این سطح به صورت تعاملات افراد، نهادها و سازمان‌هایی چون احزاب سیاسی متجلی می‌شوند (منزا و بروکز، ۱۹۹۹: ۳۲). براساس این نظریه منزا و بروکز نیز شکاف‌های اجتماعی را در سه سطح مورد بررسی قرار می‌دهند:

سطح اول، ساخت اجتماع: شکاف‌های اجتماعی ریشه در ساخت اجتماعی یک جامعه معین دارند. به دلیل آنکه ساخت اجتماعی به آرامی تغییر می‌کند شکاف‌های اجتماعی هم در صورت ثبات ساخت اجتماعی با دوام خواهند بود. تقسیمات درون‌ساختی اجتماعی باعث ایجاد گروه‌های از مردم می‌شود که منافع و منزلت‌های مشترک دارند. منزا و بروکز چند دسته از شکاف‌های اجتماعی را مهم می‌دانند که این شکاف‌ها عبارتند از شکاف‌های دینی، طبقاتی، قومی، زبانی و جنسیتی که همه این‌ها در تقسیم‌بندی شکاف‌های تاریخی قرار می‌گیرند. آنچه امروز بیشتر در کشور سوریه مشکل‌ساز شده است شکاف‌های تاریخی قومی و مذهبی است که به شکل شکاف‌های

درون‌گروهی شیعه و سنی و برون‌گروهی کردی و عربی بروز کرده است.

سطح دوم، ستیز و هویت‌یابی گروهی: این سطح منصفه و میدان ظهور شکاف‌های سطح قبل است. در این میدان اعضاء گروه خود را در ستیز با دیگران تعریف می‌کنند. هویت‌یابی گروهی شرط لازم برای تبدیل تقسیمات ساخت اجتماعی به شکاف اجتماعی است. بدون تشخیص قلمروهای گروهی، نابرابری‌های اجتماعی، فرصت و مجال ظهور در منازعات سیاسی یعنی در سطح نهادی و سازمانی را نخواهند داشت.

سطح سوم، سطح کلان سیاسی: این سطح مبین سومین شرط پیدایش یک شکاف اجتماعی است، زیرا احزاب سیاسی یا جنبش‌های اجتماعی که معرف این سطح به حساب می‌آیند آشکارا برخواسته از ستیزهای ساخت اجتماعی می‌باشند و ابزارهایی برای بسیج بخش‌هایی از جمعیت برای اقدامات سیاسی قلمداد می‌شوند. طبیعتاً مؤلفه‌های این بخش برحسب میزان و نوع نظام سیاسی هر جامعه متفاوت خواهد بود (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۶۵).

برهمن اساس سایر نظریه‌پردازان شکاف‌های اجتماعی مانند زوکرمن و ریگان کرایس نیز به سطوح متفاوت درگیر در شکاف‌های اجتماعی اشاره کرده‌اند که تا اندازه‌ای با تقسیم‌بندی بالا در یک راستا قرار می‌گیرد (بشیریه و قاضیان، ۱۳۸۰: ۶۳).

الگوی سه سطحی بارتولینی، مایر، منزا و بروکز ابزاری تحلیلی در اختیار محقق قرار می‌دهد که با استفاده از آن می‌توان وضعیت شکاف‌های اجتماعی در یک جامعه را سنجید. در این خصوص کشور سوریه وضعیت ویژه‌ای دارد. سر برآوردن گروه‌های رادیکال قومی و مذهبی در این کشور که مهم‌ترین آن‌ها داعش، جبهه النصره و جنبش اجتماعی روزاوای کردی است با استفاده از این الگوی سه سطحی قابل بررسی می‌باشد. اما در خصوص جنبش‌های رادیکال اسلام‌گرا برای جلوگیری از سقوط در ورطه ساده‌انگاری و تقلیل‌گرایی باید احتیاط پیشه کرد. براساس نظریه شکاف‌های اجتماعی، گروه‌ها یا جنبش‌های اجتماعی گوناگون در یک جامعه براساس شکاف‌های موجود به سازماندهی خود می‌پردازند. البته باید به این نکته توجه کرد که تقدم و تأخر شکاف‌های اجتماعی و ایجاد گروه‌بندی و رابطه علت و معلولی بین این دو، ساده‌سازی واقعیت است و در عمل نمی‌توان مشخص کرد کدام علت و کدام معلول است.

اساساً نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی همانند نظریه شکاف‌های اجتماعی در بستر سیاسی، تاریخی و اجتماعی کشورهای غربی ویژگی یافته‌اند که می‌توان آن‌ها را خاص آن سامان دانست. فقر نظریه‌پردازی در خصوص جوامع مسلمان و جنبش‌های اسلامی، پژوهشگران این حوزه از اندیشه سیاسی را بر آن داشته است تا با گرت‌برداری از الگوهای جامعه‌شناسی و جنبش‌های اجتماعی در غرب در صدد یافتن ویژگی‌های جنبش‌های اسلامی برآیند. امری که اگر نگوئیم غیرممکن، به‌شدت دشوار و دارای نقاط ضعف عمده‌ای است (شهریاری و جزایی، ۱۳۹۴: ۸۲).

با در نظر گرفتن شکاف‌های تاریخی فعال و متراکم و در پاره‌ای موارد متخاصم در جوامع اسلامی شاید بتوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های گروه‌ها و جنبش‌های رادیکال در این جوامع را محصور شدن آن‌ها در چرخه‌ای از میانه‌روی و تندروی دانست. در حقیقت در سرزمین‌های اسلامی از ابتدا تاکنون دوگونه جنبش اصلاح‌طلب و رادیکال به‌گونه‌ای موازی وجود داشته‌اند.

در یک سر طیف جنبش‌های اسلامی، گروه‌های اصلاح‌طلب و میانه‌رو قرار دارند که برای دست یافتن به جایگاهی در نظام سیاسی ابتدا با استفاده از ابزارهای نرم و با توسل به جامعه مدنی به تلاش پرداخته و زمانی که اقدامات مسالمت‌آمیز آن‌ها با سد دولت‌ها، یا جامعه مدنی خفقان زده یا دولت‌های خارجی مداخله‌گر مواجه می‌شود، سر دیگر طیف، یعنی گروه‌های رادیکال با استفاده از ابزارهای سخت‌افزاری و نظامی در صدد یافتن مفری برای تحقق اهداف خود بر می‌آیند. درحقیقت سرکوب و ناکامی فعالیت‌های گروه‌های میانه‌رو، تمایل افراد حاضر در این گروه‌ها و جنبش‌ها را به ادامه رفتار مسالمت‌آمیز و میانه‌روی کاهش می‌دهد و همزمان با افزایش جذبه افکار رادیکال، عضوگیری گروه‌های رادیکال آغاز می‌شود. آنچه این دو طیف را از هم متمایز می‌سازد ویژگی‌های آن نیست بلکه نحوه دست‌یابی به هدف است (ذوالفقاری و پورمحمدی، ۱۳۹۴: ۱۱۶).

جنبش‌های اجتماعی در کشورهایی که دارای شکاف‌های اجتماعی متراکم تاریخی هستند بیشتر قابلیت تحقق دارد. بر همین اساس می‌توان این چرخه را در خصوص کشورهایی که از شکاف‌های متعدد اجتماعی رنج می‌برند مورد بررسی قرار داد. در این

خصوصاً سوریه کشوری مطلوب است. در حقیقت باتوجه به تنوع و گوناگونی بحران در کشور سوریه می‌توان برای تحلیل مسائل و بحران‌های روی داده در این کشور از الگوی سه سطحی ساخت اجتماعی، آگاهی و ستیز اجتماعی و سطح کلان سیاسی در نظریه شکاف‌های اجتماعی سود جست. براساس این نظریه وجود شکاف و تنوع در همه جوامع امری پذیرفتنی و مورد قبول است. این شکاف‌ها به نیروهای اجتماعی سمت و سو داده و رفتار و نگرش سیاسی آن‌ها را با توجه به نوع شکاف متأثر می‌سازد. تضادها و تعارضات اجتماعی، زندگی سیاسی در هر کشوری را با توجه به نحوه صورت‌بندی و ساخت‌یابی آن، تحت تأثیر قرار می‌دهند. شکاف‌های اجتماعی عملاً موجب تقسیم و تجزیه جمعیت و تأسیس گروه‌های مختلف می‌شود و این گروه‌بندی‌ها ممکن است شکل‌ها و سازمان‌های سیاسی نظامی نیز پیدا کنند (بشیریه، ۱۳۹۲: ۹۹).

یافته‌های تحقیق

الف) سطح اول: ساخت اجتماعی در سوریه

ساخت اجتماعی در کشور سوریه مانند دیگر کشورهای اسلامی همگن نبوده و در آن می‌توان تضادها و تعارضات متعددی را یافت. شاید بتوان گفت سوریه یکی از کشورهایی است که دارای متنوع‌ترین ترکیب از گروه‌های قومی و مذهبی در خاورمیانه می‌باشد، به طوری که در حال حاضر گروه‌های مختلفی نظیر علویان، اهل سنت، دروزی‌ها، مسیحیان، ایزدی‌ها، کردها و عرب‌ها در سراسر این کشور حضور دارند. براساس الگوی سه سطحی شکاف‌های اجتماعی در ساخت اجتماعی می‌توان دو شکاف عمده قومی و مذهبی در کشور سوریه را به‌عنوان دو شکاف اصلی نام برد که بیشترین تأثیر را در وقوع بحران و شکل‌گیری گروه‌های رادیکال در این کشور داشته‌اند. با اینحال در این قسمت برانیم تا ضمن بررسی این دو شکاف، چگونگی شکل‌گیری آن‌ها در طول تاریخ سوریه و تأثیرشان در ایجاد بحران و شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال در این کشور را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- شکاف مذهبی - شکاف درون‌گروهی بین اقلیت علوی و اکثریت اهل سنت

اختلاف میان شیعه و سنی (دو مذهب بزرگ اسلامی) ریشه تاریخی دارد و به‌طور عمده بر سر مسئله جانشینی پیامبر، حضرت محمد (ﷺ) و چستی اسلام واقعی به وجود آمد. شیعه به جانشینی اهل بیت (علیهم‌السلام) و اهل سنت به جانشینی خلفای چهارگانه یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (علیهم‌السلام) اعتقاد دارند. شکاف درون اسلام میان شیعه و سنی، واقعیت و اعتقادی بوده که از صدر اسلام تاکنون همچنان ادامه دارد؛ این شکاف اعتقادی، در طول تاریخ مورد سوءاستفاده حکام و سیاستمداران قرار گرفته و با شکاف‌های دیگر مانند شکاف‌های ملی، قومی، زبانی و حتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ترکیب شده است. برای روشن‌تر شدن ساخت اجتماعی جوامع مسلمان، می‌توانیم نگاهی داشته باشیم به وضعیت کنونی مسلمانان در جهان؛ از میان بیش از ۱/۱ میلیارد مسلمان، حدود ۱۱۲ میلیون را (یعنی حدود ۱۱ درصد) را شیعیان تشکیل می‌دهند. شیعیان در کشورهای ایران، آذربایجان، عراق، بحرین و لبنان (بزرگ‌ترین اقلیت) اکثریت را دارند؛ همچنین شیعیان بر مناطق نفتی خاورمیانه که ۶۱ درصد ذخایر نفتی جهان را شامل می‌شود، تسلط دارند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

یکی از کشورهای اسلامی در منطقه که دارای هر دو ترکیب جمعیتی شیعه و سنی می‌باشد کشور سوریه است. این کشور در طول تاریخ شاهد سکونت و حکومت گروه‌های مختلفی بوده است. ولی با تصرف شام در سال سیزده هجری به وسیله سپاه اسلام، فرهنگ اسلامی بر این منطقه تسلط یافت. از آن تاریخ تاکنون مسلمانان سنی مذهب همواره حکومت و قدرت را در این سرزمین در اختیار داشته‌اند و می‌توان گفت به‌طور سنتی و تاریخی مسلمانان اهل سنت، در سوریه از جایگاه سیاسی و اقتصادی بالایی بهره‌مند بوده و تقریباً تمامی خانواده‌های زمین‌دار و اغلب ثروتمندان در این مناطق، تا جنگ دوم جهانی، از مسلمانان اهل سنت بوده‌اند (Rousseau, 2014: 7).

در این میان، رقابت‌های بین اهل سنت و علویان همواره در این سرزمین وجود داشت تا اینکه با روی کار آمدن ترکان عثمانی در قرن هفتم و هشتم هجری در این منطقه، رقابت‌ها شدیدتر و مخرب‌تر شد، و شکاف اجتماعی که به صورت تاریخی در این سرزمین ایجاد شده بود بیشتر و عمیق‌تر گردید تا جایی که پس از تسلط عثمانی‌ها

بر سوریه، فقهای اهل سنت، علویان را نامسلمان خواندند، به گونه‌ای که ابن تیمیه، عالم اهل سنت، در قرن ۱۴ میلادی (هفتم هجری) فتوایی صادر کرد و بر اساس آن، علویان را بدعت‌گذار در اسلام و کافر اعلام نمود. به دنبال فتوای وی، سپاه عظیمی بر سر مردم جبل خسروان در سوریه گسیل گردید و علویان مورد حمله و تهاجم واقع شدند. ستم‌ها و بدرفتاری‌های اهل سنت نسبت به علویان، موجب شد تا این اقلیت مذهبی، که از سال‌ها پیش به کوهستان‌های شمال غربی سوریه (مناطق ساحلی لاذقیه) پناهنده شده بودند، همچنان در سکونت‌گاه‌های خویش باقی بمانند و باورها و آیین‌هایشان را از چشم بدخواهان مخفی نگاه دارند. این اقلیت نه تنها در زمینه‌های مذهبی مورد جور و ستم واقع شد، بلکه همچنین نژادی به شمار آمد که مستحق هیچ‌گونه لطف و ترحم و حمایتی نیست. حتی در خلال آخرین سال‌های حاکمیت عثمانی، شرایط اقتصادی آنان به شدت زوال یافت، تا جایی که غالباً علویان دختران خود را به شهرنشینان و بیشتر به مسلمان سنی مذهب می‌فروختند (Smith, 2012: 3).

متعاقب توافق سایکس پیکو (۱۹۱۶) و افول امپراطوری عثمانی و به صحنه آمدن قدرت قیمومیتی فرانسه در سال ۱۹۲۰، اوضاع علویان رفته رفته تغییر کرد؛ از یک سو، فرانسه در مقام یک قدرت قیمومیت‌طلب پس از جنگ جهانی اول، از ماهیت چندمذهبی سوریه، به نفع خویش بهره‌برداری کرد، و از سوی دیگر، علویان نیز اگرچه با حضور فرانسه در سوریه چندان موافق نبودند، اما این حضور موجب آزاد شدن آنان از بسیاری محرومیت‌های اجتماعی و انزوای سیاسی شد. همین عامل در آغاز قیمومیت فرانسه، سبب نوعی همکاری بین آنان با دستگاه‌های اداری فرانسه شد. فرانسه نیز همواره در پی تقویت اقلیت‌ها بود تا بدین وسیله بتواند از پیدایش احساسات ناسیونالیستی جلوگیری کند. بدین سان، حاکم فرانسوی سوریه، ژنرال گورو، در سال ۱۹۲۰ به علویان جبال انصاریه خودمختاری و در سال ۱۹۲۲ به آن‌ها استقلال کامل داد که این استقلال تا سال ۱۹۲۴ ادامه یافت. این اقدام نقطه عطفی بود که وضعیت علویان را نسبت به گذشته تغییر داد (Barnes-Dacey, 2014: 25).

به‌طور کلی، دوران حضور فرانسویان در سوریه، برای جمعیت‌های علوی مذهب محصور شده در ارتفاعات - که در مواجهه بی‌وقفه با جمعیت اهل سنت، دروزی‌ها و

حتی اسماعیلیان به سر می‌بردند - سرآغاز استخلاص سرزمینی و سیاسی تلقی می‌شد؛ استخلاصی که زمینه آن را پیشرفت‌های اقتصادی فراهم کرده بود. این تحول اقتصادی موجب شد تا دهقانان علوی از کوه‌ها به سوی دشت‌ها سرازیر شده و به تدریج شهرنشین شوند. حضور در ارتش، دستگاه‌های امنیتی و حزب بعث از دیگر فرصت‌ها و موفقیت‌هایی بود که علویان توانستند در سایه حمایت دولت فرانسه به آن دست یابند و بدین‌سان، برای تصرف قدرت و سلطه بر حکومت، خود را آماده سازند. البته فرانسوی‌ها در این زمان به شدت جوانان علوی را برای ورود به سیستم ارتش و قرار دادن آن‌ها در موقعیت‌ها و پست‌های مهم ارتش حمایت کردند تا بتوانند اقلیت علوی را بر اکثریت اهل سنت مسلط کرده و از این کار برای کنترل احساسات ناسیونالیستی سنی در سوریه استفاده نمایند. لذا فرانسوی‌ها تلاش کردند از مذهب بر علیه ناسیونالیسم بهره‌برداری نمایند و با تقویت اقلیت‌های مذهبی و در عین حال تفکیک آن‌ها، به تحکیم قدرت خود پردازند (دبیری، ۱۳۹۰).

بر این اساس فرانسه ابتدا دست به تقسیم‌بندی قومیت‌ها و مذاهب گوناگون و پراکنده کردن آن‌ها در قسمت‌های مختلف سوریه بر اساس نیاز استعماری خود زد تا هر زمان که خواستند و نیاز دیدند بتوانند از این پتانسیل اجتماعی موجود در بتن جامعه سوریه برای اهداف سیاسی خود به نحو مطلوب استفاده نمایند. به طوری که این تقسیم‌بندی به شرح ذیل انجام شد.

۱- سنی‌ها که اکثریت مردم عرب و مسلمان سوریه را تشکیل می‌دادند (۷۴ درصد) و از موقعیت برتر فرهنگی و سیاسی برخوردار بودند را در تمام سرزمین سوریه پراکنده کردند.

۲- علوی‌ها که حدود ۱۳ درصد سوریه را شامل می‌شوند در مناطق ساحلی استان لاذقیه اسکان داده شدند.

۳- دروزی‌ها که حدود ۳ درصد جمعیت سوریه را تشکیل می‌دادند، اکثراً در جنوب غرب سوریه و در منطقه جبل الدروسو یا در دمشق و بلندی‌های جولان ساکن شدند و در طول تاریخ همواره به دنبال تشکیل دولت مستقل بوده‌اند.

۴- مسیحیان که حدود ۱۰ درصد جمعیت سوریه امروزی را تشکیل می‌دهند از گروه‌های ارتدوکس، کاتولیک و مارونی هستند. این افراد در شهرهای مانند دمشق،

حمص و مناطق ساحلی شهر طرطوس تمرکز داده شدند.

۵- از نظر قومیتی نیز کردها که حدود ۹ درصد جمعیت امروزی سوریه را تشکیل می‌دهند در مناطق شمال و شمال شرق سوریه اسکان داده شدند (Rousseau, 2014: 14). بنابراین پرواضح است که حضور استعماری فرانسه در سرزمین سوریه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عواملی بود که بر شکاف اجتماعی بین شیعه و سنی در این کشور تأثیر فراوان گذاشت و این شکاف اجتماعی را بیش از پیش عمق بخشید و به سمت حالت تخاصم سوق داد. هرچند علویان از حضور فرانسه در این کشور بهره لازم را بردند و درحالی‌که در گذشته از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، گروهی ستم‌دیده و محروم در سوریه محسوب می‌شدند، به سرعت درجات نظامی را در ارتش این کشور پیمودند و با حضور در حزب بعث توانستند در پایان دهه ۱۹۶۰ بر حیات سیاسی این کشور مسلط گردند. ترجمان این سیاست، ژنرال حافظ اسد بود که طی کودتایی در سال ۱۹۷۰، دیگر مدعیان قدرت را کنار زد و سرانجام، در سال ۱۹۷۱ موفق شد پست ریاست جمهوری را، که تا آن زمان صرفاً در دست سنی مذهبان بود، از آن خود کند. این واقعه، یعنی حضور علویان در ابتدای دهه ۱۹۷۰ در مسند قدرت، حیرت بسیاری از سیاستمداران و تحلیل‌گران دینی و سیاسی را برانگیخت. تا جایی که دنیل پیپس در ۱۹۹۰ در این باره نوشت: «حکومت یک علوی در سوریه، چنان بی‌سابقه و تکان‌دهنده است که گویی یک فرد گمنام و بی‌اصالت در هندوستان، مهاراجه شده و یا یک یهودی در روسیه تزار گردیده است».

در حقیقت، آنچه در گذشته موجب ناامنی و هرج و مرج در سوریه می‌شد، فرقه‌گرایی و چنددستگی میان نیروهای مسلحی بود که با دست به‌دست کردن مداوم قدرت، بر بی‌ثباتی‌ها و بی‌نظمی‌ها در این کشور دامن می‌زدند. به‌طوری‌که کودتاهای پی‌درپی در فاصله سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۳ گویا این مهم می‌باشد. این وضعیت پس از آنکه حافظ اسد در سال ۱۹۷۰ قدرت را به‌طور مطلق به‌دست گرفت و بر ارتش و نیروهای امنیتی مسلط شد، تغییر یافت. او حامیان وفادار خویش به ویژه از میان علویان، را در مناصب و پست‌های کلیدی و حساسی همچون فرماندهی ارتش و نیز سازمان اطلاعات گماشت و سازمان نظامی تازه‌ای ایجاد کرد که توانست برای حفظ و

تحکیم قدرتش، بر آن تکیه کند (Starr, 2012: 35).

حکومت اسد بعد از تثبیت قدرت خود، هرگز جمعیت بالای اهل سنت و جایگاه گذشته آنان را در حکومت سوریه فراموش نکرد و در دوران حکومت حافظ اسد بسیاری از پست‌های مهم سیاسی و نظامی در اختیار اهل سنت بود. به‌عنوان مثال عبدالحلیم خدام، نخست‌وزیر حافظ اسد، حکمت الشهابی، رئیس سابق ستاد مشترک ارتش سوریه، مصطفی طلاس، وزیر دفاع سوریه در زمان حافظ اسد، عبدالله الاحمرمعاون دبیر کل حزب بعث سوریه در زمان حافظ اسد، همگی سنی‌مذهب بودند. در زمان حکومت بشار اسد نیز همین وضعیت ادامه داشت و بسیاری از چهره‌های سیاسی و نظامی پرنفوذ و قدرتمند در حکومت سوریه، سنی‌مذهب بودند. علاوه بر این، بشار اسد و برادرش هر دو نفر، از خانواده‌های اهل سنت زن گرفته و خطبه‌های عقده‌شان در دادگاه اهل سنت خوانده شده است.

با این وجود همزمان با تثبیت جایگاه خاندان اسد در قدرت، پارادوکس بزرگی در سوریه در حال ریشه دواندن بود. شکاف تاریخی بین علویان و اهل سنت که حالت طبیعی خود را طی می‌نمود (به دلیل اکثریت مطلق بودن اهل سنت در سوریه) با تسلط خاندان علوی اسد بر قدرت به ناگاه دچار تلاطم شدید شد و به سرعت به سمت خصومت بی‌سابقه حرکت کرد. به طوری که در یک طرف علوی‌هایی قرار داشتند که خود را از استبداد تاریخی اکثریت اهل سنت رها یافته می‌دیدند و در طرف دیگر گروه اکثریت یعنی اهل سنت قرار داشتند که خود را از حق حکومت محروم می‌دیدند و نمی‌توانستند این وضعیت را برای همیشه و تا ابد بپذیرند. این در حالی است که حکومت اسد پدر و پسر اصرار داشت که پست‌های اصلی دولت مانند نخست‌وزیری، وزارت دفاع و تعداد زیادی از وزارتخانه‌های مهم دیگر و ادارات کل به اکثریت سنی سپرده شود و آن‌ها از حقوق کامل مذهبی‌شان برخوردار باشند (دبیری، ۱۳۹۰).

اما همه این‌ها باعث نشد که اهل سنت سوریه که ۷۴ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهد از موضوع حکومت دست بکشد و یکی از خواسته‌های دائمی آن‌ها در طول ۴۰ سال حکومت خاندان اسد، بازگشت به قدرت در این کشور بوده است. به همین دلیل اکثریت اهل سنت سوریه، ریاست جمهوری فردی از مذاهب دیگر را بر

نمی‌تایید. مقابله اکثریت (اهل سنت) به ویژه جریان‌ات تندرو آن‌ها با حکومت خاندان اسد به‌عنوان یک خاندان علوی از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن حافظ اسد آغاز شد. به‌طوری که به‌عنوان مثال می‌توان به تظاهرات ضد همه‌پرسی قانون اساسی در سال ۱۹۷۱ و در ادامه نیز ماجراهایی نظیر قتل عام ۳۸ دانشجوی علوی دانشکده افسری در شهر حلب در سال ۱۹۷۹ و همچنین شورش و ماجرای شهر حما در سال ۱۹۸۲ اشاره نمود. اهل سنتی که وهابیت عربستان و سازمان جهانی اخوان‌المسلمین، پیوسته آن‌ها را با فتوهای گوناگون بر علیه این خاندان تحریک می‌کردند، هیچ‌گاه نتوانستند بپذیرند که رئیس‌جمهور از آن‌ها نباشد (Sambanis, 2013: 295).

اهل سنت مخالف حکومت خاندان علوی اسد بیشتر از طریق جریان سلفی در سوریه با دولت این کشور مبارزه می‌کردند. این گروه از اهل سنت در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ساخت‌های اجتماعی منسجمی را بر علیه حکومت حافظ اسد در سوریه ایجاد کرده بودند و وقوع حوادثی از قبیل اشغال افغانستان توسط شوروی، جنگ خلیج فارس، انتفاضه فلسطین، کشتار مسلمانان بوسنی و هرزگوین و... نیز تأثیر زیادی در قدرت گرفتن جریان سلفی به‌خصوص سلفی جهادی در سوریه داشت و لذا این افزایش قدرت منجر به افزایش درگیری‌ها بین جریان سلفیت و دولت علوی اسد شد که اوج این درگیری‌ها ماجرای شورش شهر حما در سال ۱۹۸۲ بود که البته در این زمان به دلیل قدرت زیاد حکومت اسد شورش به سرعت و شدت سرکوب شد و گروه‌های سلفی مجبور به عقب‌نشینی شدند، اما تفکر جهادی در میان بسیاری از جوانان سنی مذهب سوریه باقی ماند تا اینکه با حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ علمایی چون شیخ البوطی فتوای جهاد علیه اشغال‌گران را صادر کردند و این موضوع منجر به احیاء مجدد تفکر جهادی در بین جوانان اهل سنت سوریه شد (نبوی و نجات، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

لذا با آغاز بحران سوریه در سال ۲۰۱۱، بسیاری از گروه‌های سنی مذهب، به‌خصوص سنی‌های فعال در جریان‌ات سلفی که به شکل سنتی در اطراف شهرهای بزرگی مانند حلب، حمص و دمشق (به‌ویژه دوما و حرستا) حضور داشتند، فرصت را مناسب دیده و به سرعت وارد فاز مسلحانه و انتقامجویی از نظام شدند. دلیل این انتقامجویی، سیاست‌های لایبیک حکومت و سرکوب‌هایی بود که سلفی‌ها از سوی

خانندان اسد به‌ویژه در دوران حافظ اسد متحمل شده بودند. مهم‌ترین این گروه‌ها که توانستند به سرعت خود را سازماندهی نموده و اقدام به جذب طیف‌های گسترده‌ای از اهل سنت بنمایند گروه داعش و جبهه النصره بودند که البته ارتباط آن‌ها با جریان القاعده نیز بر رشد سریعشان تأثیرگذار بود (الحاج: ۲۰۱۳). آنچه در این گروه‌ها به‌شدت بر روی آن تأکید می‌شد مسائل مذهبی و اعتقادی و مبارزه با حکومتی بود که سال‌ها حقوق آن‌ها را تضییع کرده و سرکوب و خفقان را بر آنان تحمیل نموده است. لذا تحریک احساسات مذهبی اهل سنت و آمیختن آن با یادآوری خاطرات اقدامات سرکوب‌گرایانه دولت در سال‌های قبل، ناگهان آمیزه‌ای از نفرت و خشونت را در این کشور شعله‌ور ساخت و سبب شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال ضد دولت در سوریه شد.

البته «گراهام فولر» تحلیل‌گر برجسته آمریکایی و نویسنده کتاب «قبله عالم» در مقاله‌ای، نیز به این موضوع اشاره کرده و عنوان می‌دارد «اگرچه تفاوت‌هایی میان قرائت اهل تسنن و تشیع از اسلام وجود دارد، اما با گذشت حدود هزار و پانصد سال از صدر اسلام، این اختلافات بیش از آنکه ریشه در دین‌شناسی و تفاوت در ایدئولوژی داشته باشد، به رقابت‌های اجتماعی باز می‌گردد و مهم‌تر از اختلافات مذهبی، قدرت و در دست گرفتن کنترل دولت است که مطرح می‌باشد» (فولر، ۱۳۹۳: ۳۰۸).

بنابراین با توجه به مطالب ذکر شده در این قسمت مشخص می‌گردد که یکی از اصلی‌ترین شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه که در طول تاریخ این کشور و به‌خصوص تاریخ یک قرن اخیر تأثیر زیادی بر وقوع بحران‌های سیاسی و اجتماعی داشته، شکاف مذهبی بین علویان و اهل سنت بوده است. اهل سنتی که با توجه به اکثریت قاطع جمعیت و همچنین سابقه تاریخی خود و تحریکات گسترده مفتی‌های وهابی، خواهان در اختیار گرفتن قدرت و حکومت و در رأس آن پست ریاست جمهوری بودند و از طرف دیگر اقلیت علوی که به‌خاطر تجارت تلخ تاریخی حاضر به واگذاری حکومت به اهل سنت نبودند.

۲- شکاف قومی - شکاف برون‌گروهی بین اقلیت کردی و اکثریت عرب

یکی دیگر از شکاف‌های اجتماعی عمده در کشور سوریه، شکاف برون‌گروهی بین کردها و عرب‌ها می‌باشد شکافی که به‌عنوان یک شکاف تاریخی و فعال، سال‌ها است که جامعه سوریه را تحت تأثیر خود قرار داده است. ملت کرد به‌عنوان بزرگ‌ترین ملت بدون دولت جهان، بین کشورهای مستقل ترکیه، عراق، ایران، سوریه و شوروی سابق تقسیم شده است. این مردم با داشتن زبان، فرهنگ و تاریخ متمایز و علی‌رغم تلاش‌هایی که برای حل کردن آن‌ها در هویت ملی کشورهای محل سکونتشان انجام شده است، اکثراً دارای حس قوی هویتی هستند که آن را در درون و ماورای مرزهای کشوری که در آن زندگی می‌کنند، حفظ کرده‌اند (Izady.1983: 45).

از نظر جغرافیایی، کردستان منطقه مشخص و شناخته‌شده‌ای است که از رشته کوه‌های زاگرس تا تاوروس که ستون فقرات آن را تشکیل می‌دهد کشیده شده است و از جنوب به دشت‌های بین‌النهرین و از شمال به استپ‌ها و فلات‌های آناتولی ارمنستان می‌رسد. بعد از جنگ چالدران در قرن شانزدهم میلادی این منطقه بین دو امپراتوری ایران و عثمانی تقسیم شد. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در اوایل قرن بیستم و تقسیم خاک عثمانی بین قدرت‌های اروپایی، کردستان بین کشورهایی که امروزه ایران، ترکیه، عراق، سوریه، آذربایجان و ارمنستان نامیده می‌شود، تقسیم گردید (صالحی، ۱۳۹۳).

مناطق کردنشین از لحاظ منابع معدنی و کشاورزی غنی می‌باشد. به‌طوری که معادن فعالی مانند مس، کروم، آهن، ذغال‌سنگ و مهم‌تر از همه منابع عظیم نفت و گاز در آن وجود دارد. کنترل بر اکتشاف، استخراج و حمل‌ونقل نفت و درآمد حاصله از آن یکی از علل اصلی تنش بین کردها و حکومت‌های کشورهای فوق است. افزایش روزافزون اهمیت نفت بعد از جنگ جهانی دوم باعث شد که این کشورها مایل به واگذاری هیچ سرزمینی به کردها نباشند و در نتیجه بخش اعظمی از طرح تعریب، ترک‌سازی و اسلامی کردن مناطق کردنشین، به علت ملاحظات اقتصادی انجام گردید. در این مسیر یکی از راه‌ها همواره این بوده است که جمعیت کردها نادیده گرفته شود. به‌عنوان مثال در ترکیه دولت آنکارا تنها در سال ۱۹۹۰ وجود کردها را در مرز ترکیه تصدیق کرد و قبل از آن کردها را ترک‌های کوهی و زبان کردی را لهجه‌ای از ترکی می‌دانست. در

سوریه نیز دولت، کردها را مهاجرینی از ترکیه می‌دانست و آن‌ها را به‌عنوان یک گروه ملی یا نژادی بومی آن کشور به رسمیت نمی‌شناخت (Yildiz, 2005: 12).

اما برای بیشتر کردها ماه می ۱۹۱۶ نقطه عطفی در تاریخ کردستان است. موافقت‌نامه سایکس - پیکو، کردستان را وارد مرحله‌ای کرد که مطابق مصالح و منافع غرب تقسیم شود. مصلحت‌هایی که در نهایت در موافقت‌نامه‌ها و گفتگوهای بعدی حق خودمختاری موعود به کردها را انکار کرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۷۰).

در سال ۱۹۱۷، بلشویک‌ها جزئیات موافقت‌نامه سایکس - پیکو را که نتیجه مذاکرات محرمانه بین بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۱۶ بود افشاء کردند. موافقت‌نامه‌ای که مذاکره‌کنندگان آن «سر مارک سایکس» و «فرانسیس ژرژ پیکو» بودند، قسمت‌های وسیعی از سرزمین آناتولی را از کنترل ترکیه خارج کرد و روسیه، ایتالیا و یونان به‌عنوان پادشاه همکاری در جنگ سرزمین‌هایی را دریافت می‌نمودند. در نتیجه موافقت‌نامه مذکور سرزمین کردستان بین چندمنطقه تحت نفوذ بریتانیا و فرانسه تقسیم شد و بر اساس آن کردها و کردستان بر طبق مصالح و علایق متفقین در سوریه و بین‌النهرین، فرمانبردار و تابع قدرت‌های مختلف قرار گرفتند. (Wilson, 1918: 86).

پس از مدتی اختلافات گسترده‌ای بین فرانسه و انگلستان بر سر مناطق تحت نفوذ خود ایجاد شد. زمانی که بریتانیا در منطقه، به موصل به علت پتانسیل آن در آینده اقتصادی و سیاسی بین‌النهرین علاقمند گردید، خواستار اصلاح موافقت‌نامه سایکس - پیکو شد زیرا در این موافقت‌نامه ولایت موصل تحت کنترل فرانسه قرار گرفته بود. در نتیجه بریتانیا و فرانسه بر سر حدود و وضعیت خودمختاری کردستان وارد مذاکره شدند. هم‌زمان با آن، طوایف کرد به علت ترس از سلطه عرب‌ها و ترک‌ها و تقسیم سرزمین خود بین قدرت‌های امپریالیستی از لحاظ سیاسی شروع به سازماندهی خود و مذاکره با قدرت‌های مختلف کردند.

گرایش و نظرات طوایف کرد متغیر بود؛ کسانی موافق قدرت‌های غربی بوده، عده‌ای طرفدار ترک‌ها و عده‌ای دیگر از استقلال کامل جانبداری می‌کردند. کردهای زیادی هم ترجیح می‌دادند که به هیچ‌یک از این گرایش‌های مختلف فکری وابسته نباشند.

در این هنگام افزایش قدرت مصطفی کمال (آتاترک) در ترکیه، تأکید او بر استقلال

ترکیه، ایدئولوژی الحاق‌گرایی و مذاکراتش با بلشویک‌ها، نگرانی جدیدی را در انگلیسی‌ها در مورد شمال ولایت موصل و حفاظت از منافع خود در بین‌النهرین برانگیخت. بریتانیایی‌ها نیاز به ایجاد یک منطقه حایل بین ترک‌ها و مناطق تحت کنترل خود را احساس کردند و در این راستا، ایجاد یک کشور ارمنی و یک کشور کرد به یکی از علایق استراتژیک آن‌ها تبدیل شد. در نوامبر ۱۹۱۹ بریتانیا نمایندگان کردها و ارمنی‌ها را ترغیب نمود که اعلامیه‌ای مشترک در مورد اتحاد در مقابل بازگشت حاکمیت ترک‌ها امضاء نمایند (والترز، ۱۳۷۲: ۱۹).

این اتفاقات در نهایت منجر به انعقاد معاهده‌ای به نام سور در ۱۹۲۰ بین نیروهای متفقین و ترکیه شد که قلمرو سلطنت عثمانی را که از قبل به علت وابستگی مالی و تجاری به قدرت‌های غربی تضعیف شده بود، بیش از پیش کاهش می‌داد. در این معاهده سرزمینی که امروزه جنوب شرقی ترکیه و شمال عراق است صراحتاً به‌عنوان سرزمین کردستان قلمداد شده بود. در این معاهده برای همه اقلیت‌های نژادی و مذهبی در سرزمین عثمانی تدابیر و پیش‌بینی‌های لازم در نظر گرفته شده بود. ماده ۶۲ تا ۶۴ منحصراً در مورد کردها و کردستان و حق استقلال آن‌ها بود که توسط جامعه ملل متعاقب یک فرماندوم که قرار بود بعد از یکسال پس از امضاء معاهده برگزار شود، اعطاء می‌گردید (والترز، ۱۳۷۲: ۲۰).

قبل از اینکه جوهر معاهده سور خشک شود، جنگ استقلال ترکیه در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ و نگرانی‌های عمده بریتانیا برای حفظ منافع خود در بین‌النهرین و جلوگیری از الحاق سرزمین تحت کنترل بریتانیا یعنی موصل به ترکیه باعث اضمحال این معاهده شد. بدین ترتیب ضرورت یافت که دوباره مذاکرات صلح با ترکیه انجام شود. نتیجه این مذاکرات که به مذاکرات لوزان شهرت یافت، روشن ساخت که تشکیل کشور مستقل کردستان دیگر عملی و امکان‌پذیر نیست، چرا که به نظر انگلیسی‌ها تفاهم با کمالیست‌ها به‌عنوان گزینه بهتری از حمایت مستقیم از جنگاوران کرد مطرح شد. زیرا کردها رهبری مشخص نداشتند و این موضوع ممکن بود باعث بروز مشکلات و گرفتاری‌های پیش‌بینی نشده‌ای برای انگلستان درآینده شود (Ghassemloo, 1993: 11).

همچنین نتیجه دیگر این دور از گفتگوها و معاملات سیاسی که بازهم به کردها

بازمی‌گشت این بود که تا سال ۱۹۲۳ کردستان بین ۵ کشور مختلف ترکیه، عراق، ایران، سوریه و شوروی سابق، تقسیم شد (Collier, 2000: 467).

پس از تقسیم‌بندی فوق تعداد کمی از کردها در سرزمین سوریه جای گرفتند به طوری که تعداد کردهای سوریه با جمعیت امروزی حدود ۲/۵ میلیون نفر به طور قابل ملاحظه‌ای نسبت به کردهای سایر کشورهای کردنشین کمتر می‌باشد. وزارت خزانه‌داری آمریکا در سال ۲۰۱۲ جمعیت سوریه را ۲۳ میلیون نفر تخمین زده و جمعیت کردها را حدود ۱۰ درصد جمعیت این کشور عنوان نموده که عمدتاً در چند منطقه اصلی سوریه ساکن هستند. این مناطق عبارتند از: عفرین، قامیشلی، کوبانی، الحسکه و دمشق. با وجود این مقامات سوری هرگز کردها را به عنوان یک اقلیت نژادی یا ملی نپذیرفتند، هر چند کردهای سوریه اعیاد و رسوم فرهنگی متفاوتی داشته و بدون توجه به موانع و مشکلات پیش روی، از فرهنگ خاص خویش تبعیت می‌کردند و با وجود تلاش‌های مکرر مقامات سوری جهت حل نمودن کردها در فرهنگ و هویت عربی، هویت کرد مشخص و مجزا باقی ماند. همچنین تعداد زیادی از کردها از مناطق کردنشین به دمشق، حلب و سایر شهرهای سوریه مهاجرت کرده و باعث افزایش جمعیت کردها در این شهرها شده‌اند. بسیاری از این کردها به کارهای پست و کم‌درآمد اشتغال داشته و در حومه‌ها و شهرک‌های اقماری دمشق زندگی می‌کنند. یکی از این حومه‌ها حلبی آبادی است به نام «زورآوا» که در زبان کردی به معنی ساخته شده با زور می‌باشد (Hendriques, 2003: 37).

همان‌طور که ذکر شد کردهای سوریه از سال ۱۹۲۰ به بعد که قدرت‌های استعماری تسلط خود را بر منطقه سوریه کامل کردند، ارتباط تنگاتنگی با آنها داشتند تا جایی که فرانسه قول ایجاد یک کشور کردی را به کردهای سوریه داد. این‌گونه اقدامات باعث شد که شکاف اجتماعی موجود در کشور سوریه بین جامعه عرب و جامعه کرد عمیق‌تر شود.

در نتیجه بعد از کسب استقلال سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و روی کار آمدن ناسیونالیسم عرب در این کشور شکاف اجتماعی یاد شده باز هم عمیق‌تر شد و به سمت تخاصم همه‌جانبه حرکت کرد تا جایی که موج جدیدی از تبلیغات ضد کُردی

در این کشور آغاز گردید. این تبلیغات کردها را مردمی خائن و تجزیه‌طلب معرفی کرده و ناسیونالیسم کردی را به صهیونیسم و امپریالیسم غربی (فرانسه) ارتباط می‌دادند. بنابراین تعداد زیادی از افسران کرد از ارتش پاکسازی شدند و در ادامه اعمال محدودیت‌ها به حوزه فرهنگ کردی نیز کشیده شد، به طوری که تکلم به زبان کردی در تمام سرزمین سوریه ممنوع شد و نشریات کردی توقیف شدند، موسیقی کردی قدغن شد و کاست‌های موسیقی توسط مأموران ضبط شدند و در نهایت هم اغلب صاحبان و توزیع‌کنندگان کتاب‌ها و آلبوم‌های کردی دستگیر شدند. لذا اکثریت عرب‌های سوریه، کردها را عامل ایجاد تنش‌های اجتماعی و تجزیه کشور دانسته و آن‌ها را تهدیدی برای کنترل خود بر قدرت مرکزی به حساب آوردند (Nebez, 2004: 86).

در همین زمان اعضاء سازمان‌های سیاسی کرد نیز تحت فشار قرار گرفتند. حزب دموکرات کردستان سوریه که در سال ۱۹۵۷ تشکیل شده بود، خود را نماینده مردم کرد می‌دانست و خواستار ترقی آموزش و پرورش و فرهنگ آن‌ها بود تا تبلیغات منفی علیه کردها را که روزه‌روز در منطقه بیشتر می‌شد، مهار نماید. گسترش ناسیونالیسم کردی در سوریه با آرمان اتحاد عربی که از جانب مقامات دولتی دنبال می‌شد در تعارض بود و ظن آنان را نسبت به نیت کردها به علت وجود کلمه کردستان در نام حزب، برانگیخت. لذا در سال ۱۹۶۰ جنبش سیاسی کردها به شدت سرکوب شد و صدها عضو وابسته به حزب دموکرات سوریه دستگیر شدند. رهبران حزب در زندان المزه دمشق زندانی شده و به اتهام عضویت در یک حزب غیرقانونی و توطئه برای تجزیه بخشی از خاک سوریه محاکمه شدند. طولی نکشید که حزب نام خود را به حزب دموکرات کردی سوریه تغییر داد تا از تهمت طرفداری از تشکیل کشور کردستان که شامل قسمت‌هایی از سوریه نیز می‌شد، دوری بجوید.

در خلال حکومت ناصر هم (۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ که مصر و سوریه با هم متحد شدند و جمهوری متحد عربی را ایجاد نمودند) به علت تبلیغات ضد کردی و عملیات دستگیری و سرکوب فعالان سیاسی کرد، احساسات ضد کرد افزایش یافت. شورش خودمختاری طلبانه ۱۹۶۱ کردستان عراق که توسط ملامصطفی بارزانی و حزب دموکرات کردستان عراق انجام گرفت نیز بر نگرش منفی سوریه نسبت به کردها تأثیر

گذاشت. ترس از ایجاد شورشی مشابه در سوریه به اضافه اعتقاد به اینکه منابع و عوامل اسرائیلی از جنبش ملامصطفی بارزانی حمایت می‌کنند، به این نگرانی دامن زد که جمعیت کرد سوریه می‌تواند از مداخله خارجی تأثیر پذیرفته و اطلاعاتی در مورد امور داخلی سوریه به قدرت‌های خارجی ارسال نماید. این نگرانی‌ها این توهم را ایجاد نمود که کردها تهدیدی برای حاکمیت، امنیت و تمامیت ارضی سوریه هستند (Seale, 1988: 65).

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ جمهوری متحده عربی که از سال ۱۹۵۸ بین مصر و سوریه ایجا شده بود، توسط کلنل عبدالکریم النحلاوی با یک کودتای جناح راستی که از طرف اردن، عربستان سعودی و جامعه تجاری سوریه حمایت می‌شد، خاتمه پیدا کرد. به دنبال کودتای مذکور این کشور به‌عنوان جمهوری عربی سوریه اعلام شد که این اعلام ضربه سختی به امید کردها مبنی بر به رسمیت شناخته شدن حقوق ملی و برابری اقلیت‌های ملی سوریه، وارد کرد. به دنبال آن و در ۲۳ آگوست ۱۹۶۲، دولت سوریه مصوبه قانونی شماره ۹۳ مبنی بر انجام آمارگیری فوق‌العاده یک روزه در استان الحسکه واقع در شمال سوریه را صادر نمود. نیاز به برگزاری سرشماری از آنجا احساس می‌شد که مقامات سوریه به شدت نگران تعداد کردهایی بودند که بعد از جنگ جهانی دوم از ترکیه به سوریه مهاجرت کرده‌اند. کردهای زیادی در این زمان از ترکیه و عراق برای فرار از تعقیب مقامات این دو کشور به سوریه مهاجرت یا فرار کرده و در آنجا ساکن شده بودند. همچنین باور بر این بود که جمعیتی از کردها نیز به دلایل اقتصادی به ناحیه جزیره مهاجرت کرده‌اند و تعدادی نیز به‌صورت غیرقانونی مدارک شناسایی سوری به‌دست آورده‌اند.

هدف از آمارگیری ایجاد تمایز بین کسانی بود که حق تابعیت سوری را داشتند و کسانی که تابعیت خود را غیرقانونی به‌دست آورده بودند. ساکنان استان الحسکه هیچ‌یک از عواقب عدم مشارکت در آن به آنان داده نشده بود. نمایندگان دولت در شهرها و روستاهای کردنشین به درب خانه‌ها می‌رفتند و از ساکنان منزل می‌خواستند سکونت خود در سوریه را قبل از سال ۱۹۴۵ با ارائه یکی از این سه سند ثابت کنند: کارت شناسایی سوری، کارت خانواده یا خاندان و قباله زمین که مالکیت و سکونت آن‌ها را

قبل از ۱۹۴۵ تأیید نماید (Yildiz, 2005: 85).

در زمان سرشماری نظام مالکیت زمین و اقامت در ناحیه الحسکه به طور سنتی به این صورت بود که ملاکین کُرد اکثر زمین‌هایی را که کردهای کشاورز در آن‌ها کار و زندگی می‌کردند صاحب بودند. لذا کردهای کشاورز علی‌رغم کار بر روی زمین‌ها، هیچ‌گونه قباله‌ای را در اختیار نداشتند. تنها شکلی از سند که این کشاورزان در اختیار داشتند رسیدهای مالیات بر گوسفندان بود که سعی داشتند با این برگه‌ها ثابت نمایند قبل از سال ۱۹۴۵ در این زمین‌ها زندگی می‌کرده‌اند. هرچند اهمیت اینکه این اسناد و برگه‌ها روزی به کار خواهد آمد به ذهن کشاورزان کرد خطور نکرده و بسیاری از آن‌ها مدرکی مبنی بر پرداخت مالیات گوسفندان را که مربوط به ۱۷ سال قبل و پیشتر از آن بود را نگهداری نکرده بودند. علاوه بر مشکل اثبات سکونت واقعی در سوریه قبل از سال ۱۹۴۵ در تنها یک روز، بسیاری از کردها عمداً در سرشماری شرکت نکردند تا مشمول خدمت در ارتش سوریه نشوند. مقامات سوری هم، هیچ‌وقت توضیحی در مورد دلیل این آمارگیری به مردم ارائه نکردند. بنابراین کردها اهمیت و ضرورت ثبت نام را درک نکردند. در نتیجه این سرشماری، کردهای منطقه در یکی از سه دسته زیر قرار گرفتند:

۱- کردهایی که می‌توانستند تابعیت سوری خود را ثابت کنند.

۲- کردهایی که تابعیت سوری آن‌ها لغو گردید و توسط مقامات سوریه به‌عنوان بیگانه ثبت شدند.

۳- کردهایی که در سرشماری شرکت نکردند و به‌عنوان ثبت‌نام نشده نام گرفتند و از تابعیت سوریه حذف گردیدند حتی اگر قبلاً تابعیت سوری داشتند. لذا در عرض تنها یک روز، بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ هزار کرد از تابعیت سوریه محروم شدند (Gunes, 2015: 3).

در ادامه و پس از اینکه حافظ اسد، رهبر حزب بعث، در سال ۱۹۷۰، به جایگاه رئیس‌جمهوری سوریه دست یافت، سیاست‌های ناسیونالیسم عربی که بر اساس اصول حزب بعث استوار بود به شدت گسترش یافت و لذا سرکوب و خفقان کردها و دیگر اقلیت‌های این کشور، به گونه‌ای چشم‌گیر افزایش یافت. بعضی‌های سوریه عملیاتی همانند و هم‌زمان با صدام حسین رهبر حزب بعث عراق و رئیس‌جمهور وقت این

کشور که در کردستان عراق انجام می‌داد و عملیات تعریب (عربی کردن منطقه) نامیده می‌شد را آغاز کردند (Amnesty International, 2004).

لذا با به قدرت رسیدن حزب بعث علاوه بر عمیق‌تر شدن شکاف‌های اجتماعی کردی - عربی، نگرش ضد قومیتی نیز در سوریه گسترش یافت و بسیاری از کردهای سوریه از مزایای عادی زندگی اجتماعی محروم شدند و حتی زمین‌های کشاورزان ساکن در مناطق الحسکه و قامشلی مصادره شد. در این زمان کردها در شرایط کاملاً دشواری قرار گرفتند و بسیاری از آنان تابعیت خود را به‌طور اجباری از دست دادند. به‌طوری که در این زمان بحث اصلاحات ارضی که از سال ۱۹۶۵ توسط حزب بعث و در مناطق شمالی سوریه آغاز شده بود تا حد سیاست ایجاد کمربند عربی گسترش یافت. بر پایه این سیاست جدید می‌بایست، یک خط قرنطینه نظامی در طول مرز سوریه - ترکیه و سوریه - عراق که اکثر آن در ناحیه جزیره سوریه واقع بود ایجاد می‌شد. این خط قرنطینه ۱۰ کیلومتر عرض و ۳۷۵ کیلومتر طول داشت. این سیاست جدید در سال ۱۹۷۳ توسط حافظ الاسد اجرا گردید. در ابتدا دولت سوریه از خانواده‌های کرد ساکن در روستاهای مناطق مرزی سوریه با ترکیه و عراق خواستند که خانه‌هایشان را ترک کرده و در مناطق داخلی سوریه که قبلاً جمعیت کرد نداشت، اسکان یابند. دولت سپس شروع به انتقال خانواده‌های عرب به مناطقی که از کردها تخلیه شده بود، نمود. مقامات سوری بدین‌وسیله ساختار جمعیتی منطقه و نواحی اطراف آن را به‌صورت مؤثری تغییر دادند و در مناطقی که سابق بر آن کردنشین بود، روستاهایی با ظرفیت ۲۰۰ خانوار جهت اسکان اعراب مهاجر ساخته شد. حتی خانه‌ها و امکانات زراعی با مساعدت‌ها و یارانه‌های سنگین به همراه وام‌های کشاورزی مناسب به مهاجرین عرب اعطاء گردید. در نتیجه اعراب زیادی متقاعد به مهاجرت به ناحیه جزیره شدند. علاوه بر این دولت برای آنان خانه‌های رایگان ساخت، به آن‌ها اسلحه، کود و بذر داد و بانک‌های کشاورزی تأسیس کرده که به آن‌ها وام پرداخت نماید. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ از ده کیلومتری غرب رأس‌العین، چهل و یک روستا در این باریکه ساخته شد. هدف از این کار، جدا کردن کردهای سوریه و ترکیه در مناطق مرزی و اجبار کردها به مهاجرت به شهرها بود. در آن زمان هر فرد عربی می‌توانست

در حسکه اسکان یابد اما هیچ کردی اجازه نقل مکان و اسکان در آنجا را نداشت. همچنین در همان زمان برخلاف روستاهای کردنشین که فاقد خدمات و تسهیلات اولیه مانند برق، آب لوله‌کشی و راه‌های مناسب بودند، روستاهای جدید دارای کلیه تسهیلات ضروری بودند (Seale, 1988: 85).

شکاف عمیق اجتماعی بین کردها و اعراب در دوران بشار اسد نیز ادامه یافت و با وجود وعده اصلاحاتی که بشار در اوایل حکومت خود به مردم سوریه داد و باعث ایجاد جو خوش‌بینی بین مردم سوریه و به‌خصوص اقلیت‌هایی مثل کردها شد، اما بعد از یک سال، روال به دوران سابق بازگشت و باز هم فشارها بر اقلیت کرد ادامه پیدا کرد و کردها همانند گذشته از حقوق شهروندی سوریه برخوردار نشدند.

همچنین در ۱۲ مارس ۲۰۰۴، یک مسابقه فوتبال در قامیشلی شهری در شمال سوریه، یکسری حوادث را به راه انداخت که تبعات آن تا سال‌ها مردمان کرد منطقه را درگیر خود کرده بود. در جریان این مسابقه، تشویق بازیکنان که بین یک تیم محلی و یک تیم از دیرالزور برگزار می‌شد تبدیل به شعارهایی با مضامین سیاسی گردید که تنش بین هواداران دو تیم را افزایش داد. نهایتاً درگیری‌هایی بین هواداران دو تیم روی داد و نیروهای امنیتی به‌جای استفاده از گاز اشک‌آور و شلنگ‌های آب، برای رفع این نزاع، به شلیک گلوله به‌سوی هواداران غیرمسلح پرداختند که در نتیجه حداقل ۷ نفر کُرد کشته و شمار زیادی زخمی شدند. به دنبال این وقایع ده‌ها نفر از کردهای ساکن قامیشلی بدون توجه به حضور یا عدم حضور آنان در درگیری‌ها دستگیر شدند.

ناآرامی‌های قامیشلی به سرعت به سایر شهرهای مرزی شمال سوریه و حتی حلب و دمشق نیز سرایت کرد. در ۱۲ و ۱۳ مارس تظاهرات مداومی به نشانه اعتراض به وقایع قامیشلی در دانشگاه دمشق برگزار گردید. در هر مورد پلیس جهت توقف تظاهرات به خشونت متوسل شد و باعث شد دانشجویان مقابله به مثل کنند. صدها دانشجو در خلال تظاهرات و بعد از آن دستگیر شده و بعدها از دانشگاه اخراج شدند. در منطقه وادی‌المشاریر دمشق نیز که تظاهرات با دخالت پلیس به خشونت کشیده شد، در ظرف چند ساعت ۶۵۰ نفر کُرد دستگیر شدند. در مجموع در ناآرامی‌های مذکور حداقل ۳۰ نفر کشته و ۱۶۰ نفر دیگر زخمی شدند. برخلاف آرامش نسبی که بعد از

چند روز بر منطقه حکفرما شد، این وقایع اهمیت مسئله کرد را عمیقاً به مقامات سوریه یادآوری کرد (Gunes, Lowe, 2015: 11).

بنابراین کردهای سوریه به گواهی تاریخ از دولت مرکزی این کشور دل‌خوشی نداشتند و دولت سوریه هرگز نتوانسته بود با این اقلیت بزرگ کشور خود، رابطه دوستانه‌ای برقرار نماید و شکاف اجتماعی موجود در این بخش از ساخت جامعه را به‌خوبی مدیریت نماید و لذا پتانسیل شورش و قیام بر علیه دولت، همواره در بین کردهای این کشور وجود داشت. به همین دلایل مردم و به‌خصوص احزاب فعال در منطقه کردستان نیز در ۱۵ مارس ۲۰۱۱ و همزمان با شروع موج اعتراضات و شورش‌ها بر علیه دولت بشار اسد، با توجه به مساعد شدن فضای سیاسی جامعه، فعالیت خود را در ابعاد مختلف گسترش دادند و تلاش کردند که در شهرها، شهرک‌ها و روستاهای کردستان سوریه تشکل‌های توده‌ای را در بخش‌های مختلف ایجاد نمایند و انتقام ظلم‌های صورت گرفته بر علیه کردها در طول تاریخ (از جمله حوادث الحسکه و قامیشلی) را از دولت بگیرند. مهم‌ترین نهاد اجتماعی توده‌ای که در این ایام توسط کردها ایجاد شد «جنبش اجتماعی روزاوای دموکراتیک» یا به زبان کردی (TEV-DEM) است که همچون چتری همه تشکل‌های دیگر را در بر می‌گرفت. همچنین بخشی از کردهای سوری هوادار حزب (پ.ک.ک) که در واحدهای نظامی این حزب فعالیت می‌کردند با شروع بحران سوریه و تضعیف دولت مرکزی از منطقه قنبدیل ترکیه وارد کردستان سوریه شده و شاخه نظامی حزب اتحاد دموکراتیک سوریه را تشکیل دادند. هسته مرکزی شاخه نظامی حزب که در صفوف (پ.ک.ک) با ارتش ترکیه جنگیده و تجارب کافی نظامی اندوخته بود، در شرایط جدید به سرعت به یک نیروی کارآمد نظامی در منطقه مبدل شد (زینوند، ۱۳۹۳).

در ادامه و پس از مدت کوتاهی با توجه به شیوع بحران و تضعیف دولت مرکزی سوریه و خروج نیروهای دولتی از مناطق کردنشین به سمت حلب و دمشق، فرصت برای گروه‌ها و احزاب کرد برای تسلط بر منطقه کردستان سوریه فراهم شد، که در نتیجه این موضوع، اداره مناطق کردنشین از اواسط سال ۲۰۱۲ عملاً در دست خود کردها، قرار گرفت. بشار اسد که با گسترش جنگ داخلی و پیش روی اپوزیسیون

مسلح اسلامی با چالشی سرنوشت‌ساز مواجه شده بود و طبعاً نمی‌خواست نیروهای خود را هم‌زمان با درگیر شدن در دو جبهه (یکی نیروهای اپوزیسیون و دیگری نیروی پیشمرگه کرد) بیش از پیش تضعیف کند، وارد نوعی مصالحه عملی با کردهای سوریه شد، و دست آن‌ها را برای اداره مناطق کردنشین باز گذاشت. در این میان نیروهای کرد هم که تمایلی به قدرت گرفتن بیشتر اپوزیسیون اسلامی نداشتند، مصالحه موقت با دولت مرکزی سوریه را پذیرفتند. زیرا آن‌ها به‌خوبی از خصومت سازش‌ناپذیر گروه‌های اپوزیسیون با حقوق کردها و سایر اقلیت‌های ملی، قومی و مذهبی آگاه بودند (فولادی، ۱۳۹۳).

در مجموع عملکرد بد دولت سوریه در طول حداقل ۴۰ سال حکومت خاندان اسد در مورد اقلیت بزرگ کردی که حدود ۱۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌داد، باعث شده بود شکاف اجتماعی قومی فعال در این کشور که در طول تاریخ به‌شدت متراکم نیز شده بود، لحظه به لحظه عمیق‌تر شده و به حالت تخاصم تبدیل شود و موج عظیمی از نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی را در بین کردهای سوریه ایجاد کند. نگرش فارغ از عقلانیت و آمیخته با تعصبات شدید حزبی و قومی عرب، باعث ایجاد فاصله شدید بین کردها و دولت سوریه شد و در نهایت هم این نارضایتی‌ها و تضييع مکرر حقوق کردها منجر به شکل‌گیری گروه‌های رادیکال قومی در این کشور شد که در شروع بحران سوریه به‌شدت تأثیرگذار بودند.

(ب) سطح دوم: ستیز و هویت‌یابی گروهی

هویت جنبش، ساخته عناصری است که جنبش در مخالفت با آن‌ها شکل گرفته است. جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های رادیکال معمولاً برای معرفی هویت خویش به اهداف و آرمان‌هایی چنگ می‌زنند که از زمره ارزش‌های مطلق و مورد قبول همگان یا بخش زیادی از جامعه است. به‌طوری که معمولاً گروه‌های رادیکال قومی دم از استقلال، برابری و برادری می‌زنند و گروه‌های رادیکال یا جنبش‌های مذهبی دم از اجرای درست و دقیق شریعت (شهریاری و جزایسی، ۱۳۹۴: ۹۲). در سطح دوم که در شکل‌گیری شکاف نقش حیاتی دارد، باید بر دگرستیزی، برای کسب هویت یک جنبش

تأکید کرد. در حقیقت در این سطح، شکاف‌های سطح ساخت اجتماعی فعال شده و گروه‌های متفاوت قومی و مذهبی در جامعه روبه‌روی یکدیگر قرار می‌گیرند. در همین راستا نیز می‌توان به اهداف و ابزارهای متفاوت این گروه‌ها اشاره کرد. به‌عنوان نمونه هدف اصلی گروهک داعش در سوریه که توسط رهبران این گروه اعلام و در برخی استان‌های سوریه اعمال می‌شود، استقرار حکومت اسلامی و اجرای شریعت است که برای تحقق این هدف با استفاده از ابزارهای خشونت‌آمیز به نفی و ترد سایر گروه‌ها اعم از قومی یا مذهبی مبادرت می‌ورزد. همچنین گروه‌های رادیکال کردی که هدف اصلی آن‌ها به رسمیت شناخته شدن حقوق شهروندی‌شان و برخورداری از حقوق اجتماعی همانند سایر افراد جامعه می‌باشد.

ج) سطح سوم: سطح کلان سیاسی

سومین سطح در ایجاد شکاف‌های اجتماعی سطح کلان یا همان نظام سیاسی است. در این راستا می‌توان به نقش دولت سوریه در سوق یافتن گروه‌های مخالف به سمت رادیکالیسم اشاره کرد. سازمان‌دهی گروه‌های رادیکال مذهبی مانند داعش و جبهه النصره و همچنین گروه‌های رادیکال قومی مانند جنبش اجتماعی روزاوای کردی نشان می‌دهد که چگونه اعضاء این گروه‌ها از چتر حمایتی دولت خارج شده و برای رسیدن به اهداف خود در گروه‌های تندرو حضور می‌یابند. کشور سوریه از بدو استقلال خود از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و به‌خصوص از زمان به قدرت رسیدن حزب بعث در سال ۱۹۶۳ دچار مشکلات عدیده‌ای در عرصه سیاسی و اجتماعی بوده است، به‌طوری که این مشکلات با سرعت زیاد بر ساخت‌های اجتماعی این کشور تأثیر می‌گذاشتند و روزبه‌روز بر دامنه اختلافات اجتماعی که برگرفته از بسترهای طبیعی جامعه سوریه بود افزوده می‌شد (غفاری و علیزاده، ۱۳۹۳: ۹۴). این مشکلات با روی کار آمدن خاندان علوی اسد در ابتدای دهه ۱۹۷۰ بیشتر و حادث‌تر شد و درحالی‌که دولت سوریه می‌توانست با نرمش و تدبیر بیشتر اوضاع را به خوبی مدیریت نماید اما ترجیح داد با بستن فضای سیاسی کشور، ایجاد خفقان در جامعه مدنی، نادیده گرفتن حقوق اقلیت‌ها و... و با استفاده از اهرم زور و قدرت، کشور را اداره کند و لذا چشم خود را بر روی

بسیاری از واقعیت‌های عرصه میدانی در کشور بست. حکومت ۴۸ ساله حزب بعث و ۴۲ ساله خانواده اسد و ۱۱ ساله بشار اسد نه تنها اقدامی برای از بین بردن عوامل بحران‌زا و ترمیم شکاف‌های اجتماعی موجود در سوریه انجام نداد بلکه با مدیریت نامناسب که برگرفته از تعصبات قومی و حزبی بود باعث عمیق‌تر شدن شکاف‌های اجتماعی در کشور شد که در نهایت این شکاف‌ها منجر به شکل‌گیری و ایجاد گروه‌های رادیکال قومی و مذهبی در سوریه گردید و این گروه‌ها در مدت زمانی اندک، توانستند تمام کشور سوریه را درگیر خواسته‌ها و اهداف خود نموده و نظام سیاسی و اجتماعی کشور را به صورت کامل به چالش بکشند.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار ضمن اینکه تحلیلی داشتیم بر شکاف‌های اجتماعی موجود در کشور سوریه، به خصوص شکاف‌های قومی و مذهبی به بررسی تأثیر آن‌ها بر شکل‌گیری و رشد گروه‌های رادیکال در این کشور نیز اشاره نمودیم. برای تحلیل بهتر موضوع، تلاش کردیم از نظریه سه سطحی شکاف‌های اجتماعی منزا و بروکز بهره بگیریم. براساس این الگو در سطح اول یعنی ساخت اجتماعی دو شکاف قومی و مذهبی را به‌عنوان مهم‌ترین شکاف‌های موجود در کشور سوریه مورد بررسی قرار دادیم و مشخص شد که هر دو شکاف جزء شکاف‌های تاریخی این کشور محسوب می‌شوند. شکاف‌هایی که در طول یک قرن اخیر دچار تعارضات و تلاطم‌های شدیدی شدند که علت اصلی آن را می‌توان دخالت‌های استعماری کشور فرانسه، تسلط حزب بعث و خاندان علوی اسد بر حکومت و جایگزین شدن تعصبات شدید قومی و حزبی به جای عقلانیت در اداره امور جامعه دانست. در این ایام عمده درگیری‌ها و تعارضات در بخش شکاف مذهبی مربوط به مسئله حکومت و اداره امور کشور به وسیله اقلیت علوی و در بخش شکاف قومی مربوط به تضييع حقوق اجتماعی کردها به وسیله دولت عربی سوریه بوده است.

در سطح دوم یعنی ستیز و هویت‌یابی گروهی نیز به این موضوع اشاره شد که گروه‌های رادیکال قومی با کوبیدن بر طبل کسب استقلال، برابری و برادری و گروه‌های

رادیکال مذهبی نیز با دم زدن از حق در اختیار گرفتن حکومت و اجرای درست و دقیق شریعت، افراد مختلفی را در گروه‌های خود جذب و در مقابل دولت ایستادند. در سومین سطح که سطح کلان سیاسی بود نیز به این نکته اشاره شد که دولت علوی عربی سوریه علی‌رغم اطلاع از شکاف‌ها و تعارضات موجود در جامعه به جای تلاش برای از بین بردن عوامل بحران‌زا و ترمیم شکاف‌های اجتماعی، اقدام به اداره امور جامعه براساس تعصبات قومی و حزبی نمود که این نوع نگاه به جامعه پرتلاطم سوریه، جز دامن زدن به اختلافات در نظام سیاسی و اجتماعی این کشور، نتیجه دیگری دربرداشت.

لازم به ذکر است که شکاف‌های قومی و مذهبی موجود در کشور سوریه ریشه در تاریخ این کشور دارد که این شکاف‌ها در طول ۶۵ سال گذشته یعنی از زمان استقلال کشور سوریه از فرانسه در سال ۱۹۴۶ و در ادامه با روی کار آمدن حزب بعث (۱۹۶۳) و همچنین قدرت گرفتن علویان در این کشور (۱۹۷۰)، عمیق‌تر و شدیدتر شد و باعث افزایش روزافزون موج نارضایتی‌ها از دولت مرکزی این کشور گردید. نارضایتی‌هایی که به وضوح می‌شد آن را در بین اقشار و گروه‌های مختلف به‌خصوص گروه‌های قومی و مذهبی مشاهده کرد و البته در این بین برخی بی‌تدبیری‌های دولت در اداره امور جامعه و دخالت‌های خارجی نیز دست‌به‌دست هم داد و باعث بروز بحران و شکل‌گیری گروه‌های رادیکال ضد دولت در سوریه شد.

منابع

- الحاج، عبدالرحمن (۲۰۱۳)، «السلفية والسلفيون في سورية: من الإصلاح إلى الجهاد»، مرکز الجزيرة للدراسات.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۲)، *جامعه‌شناسی سیاسی نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران: نشرنی.
- بشیریه، حسین و قاضیان، حسین (۱۳۸۰)، «بررسی تحلیلی مفهوم شکاف‌های اجتماعی»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۰.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، *دهه سوم تخمین‌ها و تدبیرها*، جلد اول، تهران: انتشارات بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.

- تورن، آلن (۱۳۸۰) *نقد مدرنیته*، ترجمه مرتضی مردی‌ها، چاپ نخست، تهران: انتشارات گام نو.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۷)، «هلال شیعی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی ایران، اعراب و آمریکا» *دانش سیاسی*، شماره اول.
- دبیری، محمدرضا (۱۳۹۰)، «سوریه یک قرن در یک نگاه»، *سایت دیپلماسی ایرانی*.
- دلیرپور، پرویز (۱۳۹۰)، «شکاف‌های اجتماعی در آمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران»، *ماهنامه مهرنامه*، شماره ۱۳.
- ذوالفقاری، ابوالفضل و پورمحمدی، مژده (۱۳۹۴)، «تحلیل پیامدی جنبش‌های مردمی منطقه خاورمیانه از منظر گسترش شکاف‌های شیعه و سنی»، *دوفصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام*، سال سوم، شماره دوم.
- روشه، گی (۱۳۹۲)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، چاپ ۲۴، تهران: نشر نی.
- زاهدانی، زاهد و امیرزاده، سیدسعید (۱۳۹۱)، «جنبش‌های بنیادگرای دینی»، *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، دوره ۷، شماره ۲، سال هفتم.
- زینوند لرستانی، آزاده (۱۳۹۳)، «حقوق بشر و ایجاد بحران در سوریه»، *ماهنامه الکترونیکی بانوی برتر*، شماره ۲۹.
- شهریاری، ابوالقاسم و جزائی، محدثه (۱۳۹۲)، «بررسی تأثیر شکاف‌های قومی و مذهبی در شکل‌گیری رادیکالیسم در نیجریه»، *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*، سال ۴، شماره ۱۵.
- شهریاری، ابوالقاسم و جزائی، محدثه (۱۳۹۴)، «بسترهای شکل‌گیری و رشد رادیکالیسم اسلامی در نیجریه: مطالعه موردی بوکوحرام»، *فصلنامه مطالعات سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۵، شماره ۱۷.
- فولر، گراهام (۱۳۹۳) *قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- قادری، تیمور (۱۳۸۷)، *تاریخ اسلام کمبریج*، جلد اول، تهران.
- صالحی، زهرا (۱۳۹۳) *جنگ چالدران بین قوای صفوی و عثمانی در نزدیکی تبریز*، *سایت راسخون*، شماره بازبینی، www.rasekhoon.net/calender/show-2290.aspx.
- غفاری، زاهد و علیزاده، قدسی (۱۳۹۳)، مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی جریان تکفیری (مطالعه موردی: داعش)، *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*، سال سوم، شماره ۱۱.
- محمدی، نعیم و حاضری، علی محمد (۱۳۹۱)، «تروریسم به مثابه یک جنبش اجتماعی جدید در مواجهه با دموکراسی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۲، سال ۱۷.

محموی، اسماعیل (۱۳۷۸)، صورت‌بندی شکاف‌های اجتماعی در ایران عصر پهلوی، تهران: انتشارات امام صادق (ع).

نبوی، سید عبدالامیر و نجات، سیدعلی (۱۳۹۳)، «جریان‌شناسی گروه‌های نوسلفی سوریه براساس تحلیل گفتمان»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال چهارم، شماره چهارم.

نش، کیت (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی‌شدن سیاست و قدرت، ترجمه محمد تقی دلفروز، چاپ دهم، تهران: انتشارات کویر.

نیوتون، کنت و دث، جان ون (۱۳۹۰)، مبانی سیاست تطبیقی، ترجمه خلیل الله سردار نیا، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۵)، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.

والترز، اف. پی (۱۳۷۲)، تاریخ جامعه ملل، ترجمه فریدون زند فرد، چاپ اول، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.

- Amnesty International (2004), "Syria: Further information on incommunicadodetention" / fear of torture and ill-treatment (AI Index: MDE 24/013/2004)
- Barnes Sinjab, Lina.(2014) "Syria Crisis: Guide to Armed and Political Opposition." BBC News. British Broadcasting Corporation.
- Collier, P, (2000a): "Doing Well Out of War in Greed and Grievance: Economic Agendas in Civil Wars", ed. Mats Berdal and David Malone, Boulder, CO: Lynne Rienner.
- Gunes, Cengiz and Lowe, Robert (2015), "Middle East and North Africa Programme", The Impact of the Syrian War on Kurdish Politics Across the Middle East.
- Ghassemlou, A.R. (1993), *Kurdistan in Iran', A People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*, London: Interlink Books
- Hendriques, John , (2003). *Syria: Issues and Historical Background*. New York: Nova Science Publishers
- Izady, Michael. (2014) "Sykes-Picot Agreement, 1916." The Gulf/2000 Project. 2006–2010. Web. 4
- Manza, Jeff and Brooks, Clem (1999) *Social Cleavages and Political Change: Voter alignments and U.S. Party Coalitions*. Oxford: Oxford University Press.
- Nebez, Jamal, (2004) "The Kurdish Language from Oral Tradition to Written Language", lecture published by Washington Kurdish Alliance, London
- Onuoha, Freedom (2011), "Countering the Financing of Boko Haram Extremism in Nigeria", African Centre for the Study and Research on Terrorism, Vol 2, No 1.
- Smith, Ben (2012). "Syria. no end in sight, House of Commons Library", The Construction of thnoreligious Identity Groups in Syria: Loyalties and Tensions in the Syrian Civil War. Bridge Water State University.
- Rousseau, Elliott (2014) "The Construction of Ethnoreligious Identity Groups in Syria: Loyalties and Tensions in the Syrian Civil War " In BSU Honors Program Theses and Projects. Item 66. Available at: http://vc.bridgew.edu/honors_proj/66
- Starr, Stephen (2012). "Revolt in Syria", Eye-witness to the Uprising. New York: Columbia UP.
- Sambanis, Nicholas, and Moses Shayo, (2013), "Social Identification and Ethnic Conflict", American Political Science Review 107.

- Seale, Patrick.(1988), "*Asad of Syria – The Struggle for the Middle East*", IB Tauris&CoLtd,London
- Touraine, Alain (1981), "*The Voice and Eye: an Analysis of Social Movements*", Cambridge university press: Cambridge.
- Wilson, Woodrow,(1918), *Fourteen Points Speech Available* from <[http://usinfo.state.gov/USA/info USA /facts/ democracy/51.htm](http://usinfo.state.gov/USA/info%20USA%20facts/democracy/51.htm)>
- Yildiz, Kerim, and Deborah Russo (2000), "*Azerbaijan and Armenia*", An Update on Ethnic Minorities and Human Rights (London: KHRP).